جلسه 23-649

**‌شنبه - 16/08/94**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

یک مطلب از بحث‌های گذشته عرض کنم.

راجع به تقدیم صوم ثلاثة‌ ایام بر روز هفتم و هشتم و نهم ذیحجه که دو روایت داشتیم ولی سند این دو روایت یک مقدار مشکل شد، ما گفتیم ممکن هست به صحیحۀ عبدالرحمن بن الحجاج تمسک کنیم که در این صحیحه در نقل وسائل چاپ آل‌البیت که موافق هست با تهذیب و استبصار چاپ شده، این هست که یصوم ثلاثة ایام قبل یوم الترویة؛ سه روز را قبل از روز هشتم روزه می‌گیرد. اتفاقا دیدیم مرحوم آقای خوئی هم طبق نقل موسوعة فرمودند بنا بر این نسخه استدلال می‌شود کرد بر جواز بدء به صوم از اول ماه ذیحجه.

و لکن گفته شد که در وافی و حدائق از تهذیب، طور دیگری نقل کردند. این روایت را این‌طور نقل کردند که یصوم الثلاثة قبل یوم الترویة و یوم الترویة و یوم عرفة. اگر این‌طور باشد نقل، که اصلا مربوط می‌شود به صوم روز هفتم و هشتم و نهم؛ ربطی به جواز تقدیم صوم بر این سه روز نخواهد داشت.

به نظر ما و لو در تعلیقۀ تهذیب چاپ نجف، آن کسی که تحقیق کرده است نوشته است نسخ خطیۀ تهذیب و استبصار هم مثل همین تهذیب و استبصار چاپ شده هستند که نوشته:‌ یصوم ثلاثة‌ ایام قبل یوم الترویة، و لکن با وجود نقل وافی و حدائق مشکل هست ما جزم پیدا کنیم به این‌که کدامیک از این دو نقل درست است. شاید نقل وافی و حدائق درست باشد. خصوصا که این نقل مساعد با اعتبار است؛ امر به صوم سه روز قبل از یوم ترویة خلاف نصوص دیگر هست که امر می‌کردند به صوم روز هفتم و هشتم و نهم. ضمنا در این روایت دارد:‌ فان فاته یصوم بعد ایام التشریق؛ اگر این روزه از او فوت شد، سه روز را بعد از ایام تشریق روزه می‌گیرد. اگر مقصود سه روز قبل یوم الترویة هست، یعنی اگر روز مثلا چهارم روزه نگرفت، پنجم و ششم روزه نگرفت، رسید به روز هفتم،‌ فاته صوم ثلاثة ایام قبل یوم الترویة؛ خب اینجا می‌گویید بگذار بعد ایام التشریق روزه بگیر؟‌ یا نه، مستحب است که روزه هفتم و هشتم و نهم روزه بگیری؟ و لو فوت شد از شما صوم ثلاثة ایام قبل یوم الترویة ولی روز هفتم که هنوز از شما فوت نشده؛ روز هشتم ونهم که از شما فوت نشده. این نشان می‌دهد که مراد، حتی اگر آن نقل تهذیب و استبصار درست باشد که یصوم ثلاثة ایام قبل یوم الترویة، قرینه می‌شود که مراد، شروع می‌کند در صوم سه روز قبل یوم الترویة؛ شروع صوم این سه روز قبل یوم الترویة است که می‌شود از روز هفتم.

و لذا به نظر می‌رسد که استدلال به این صحیحۀ عبدالرحمن بن الحجاج تمام نباشد.

آن ارتکازی هم که ما احتمال دادیم بر عدم وجوب صوم روز هفتم و هشتم و نهم باشد که گفتیم دیگه احراز نمی‌کنیم ظهور امر را به صوم این سه روز در وجوب بعد از وجود این احتمال قرینۀ نوعیۀ حالیه، ارتکاز متشرعه بر عدم وجوب این‌هم به نظر تمام نمی‌آید. صاحب سرائر ادعای اجماع می‌کند بر عدم جواز تقدیم؛ می‌گوید: اجماع داریم بر این‌که تقدیم صوم این سه روز بر روز هفتم جایز نیست. چطور ما احتمال بدهیم ارتکاز متشرعه را بر جواز تقدیم؟ بله ممکن است ارتکاز متشرعه بر جواز تاخیر بوده؛ این‌که مشکل را حل نمی‌کند. جواز تاخیر که دلیل صریح و صحیح داشت. بحث در جواز تقدیم است. احتمال ارتکاز متشرعه بر جواز تقدیم انصافا احتمال موهومی هست با وجود این تصریح صاحب سرائر به اجماع بر عدم جواز تقدیم.

و لذا احوط ان لم‌یکن اقوی عدم جواز تقدیم صوم ثلاثة ایام هست بر روز هفتم.

بحث دیگری که در اینجا هست این است که در مناسک فرمودند: باید صوم ثلاثة ایام بعد از تلبس به عمرۀ مفرده باشد.

و این، مورد اتفاق هست. درست هم هست این مطلب؛ چون در قرآن فرموده: فمن تمتع بالعمرة الی الحج فما استیسر من الهدی فمن لم‌یجد فصیام ثلاثة ایام فی الحج. کسی که متلبس بشود به تمتع بالعمرة‌ الی الحج، واجب است سه روز را در ذیحجه روزه بگیرد. کی که هنوز محرم نشده به عمرۀ تمتع، مصداق فمن تمتع بالعمرة‌ الی الحج نیست.

اما اگر محرم شد به عمرۀ تمتع، این دیگه می‌شود مصداق من تمتع بالعمرة‌ الی الحج؛ و لو هنوز محرم به حج نشده باشد. حالا در اثناء عمرۀ تمتع است یا محل شده از عمرۀ تمتع ولی هنوز محرم به حج نشده،‌ صدق می‌کند تمتع بالعمرة‌ الی الحج. شاهدش هم روایات است که می‌گوید: یصوم یوما قبل یوم الترویة (روز هفتم) با این‌که سنت بوده مردم روز هشتم محرم می‌شدند به حج تمتع؛ این، روز هفتم روزه می‌گیرد [با این‌که] هنوز محرم به حج نشده. روز هشتم ممولا محرم می‌شوند به حج تمتع پس روز هفتم محل است ولی این روایت گفت فلیصم یوما قبل یوم الترویة و یوم الترویة و یوم عرفة.

[سؤال: ... جواب:] شاهد این هست که نیاز به تلبس به احرام حج نیست. روز هفتم که مردم عادة متلبس به احرام حج نیستند ولی روایت فرمود: فلیصم یوما قبل یوم الترویة.

حتی عرض کردیم آیۀ شریفه هم اطلاق دارد. همین‌که محرم شد به عمرۀ تمتع، صدق می‌کند تمتع بالعمرة‌ الی الحج. و لذا مناقشۀ صاحب سرائر که اگر ما بودیم و این آیه می‌گفتیم بعد از احرام حج باید این سه روز را روزه بگیرد، نه، این درست نیست. ثلاثة ایام فی الحج این فی الحج را روایت تفسیر می‌کند أی فی ذی‌الحجة. ولی اگر روایت هم نبود، فی الحج صدق می‌کند بر حج تمتع، می‌گویند: حج دیگه.

[سؤال: ... جواب:] فمن تمتع بالعمرة‌ الی الحج فصیام ثلاثة ایام فی الحج، حالا آقایان می‌خواهند بگویند: بخشی از تمتع را که حج است ظرف قرار داد برای صیام ثلاثة ایام. بنده عرضم این است که این حج بخشی از تمتع نیست؛‌ کل تمتع، حج است. فمن تمتع بالعمرة‌ الی الحج. کسی که متلبس شده به عمرۀ تمتع، مصداق تمتع بالعمرة الی الحج هست؛ فمن لم‌یجد فصیام ثلاثة‌ ایام فی الحج. خب ظهور ندارد فی الحج در حج تمتع بعد از عمرۀ تمتع. حالا خود متمتع، حاج هست یعنی حج تمتع کلش حج هست ولی اگر شما اشکال بکنید خب معنایش این است که مثل ابن ادریس می‌گویید: آیه چون دارد فصیام ثلاثة ایام فی الحج و حج هم ظهور دارد طبق این ادعا در خصوص حج بعد از عمره، خب آیه را بفرمایید ظاهرش این است که در هنگام تلبس به حج، بعد از احرام حج، باید این سه روز را روزه بگیریم و لکن از روایات مسلم استفاده می‌شود که تلبس به احرام حج لازم نیست و فی الحج هم معنا شده در روایات أی فی ذی‌الحجة. و عرض کردم صوم یوم سابع، صوم بعد از ایام تشریق برای کسی که قبل از ایام تشریق این سه روز را روزه نگرفت، قطعا مشروع است طبق نصوص؛ و آن‌وقت که انسان متلبس به احرام حج نیست.

[سؤال: ... جواب:] اما اگر بگوید: فذبح هدی فی الحج،‌ ممکن است اگر ادعای ما را نپذیرید که حج اعم است از کل حج تمتع، بگویید:‌ نه، ظهور حج، خصوص حج در مقابل عمرۀ تمتع هست، خب اشکال وارد است؛ اشکال صاحب سرائر وارد است که ظاهر آیه این است که صوم ثلاثة فی الحج. لولا الروایات اگر حج را خصوص حج در مقابل عمرۀ تمتع بگیریم آن اشکال صاحب سرائر وارد می‌شود.

بهرحال از نظر فقهی مطلب هیچ مشکلی ندارد.

مطلب دیگر این است که مرحوم آقای خوئی فرمودند: صوم سبعة ایام باید بعد از رجوع مکلف به بلد خودش باشد.

و این حرف درستی است؛ چون قرآن می‌گوید: و سبعة‌ اذا رجعتم. ظاهر اذا رجعتم یعنی اذا رجعتم الی بلدکم؛ یا آن بلدی که می‌خواهید در او سکنی بگزینید. بین راه صدق نمی‌کند رجعتم. بین راه می‌گویند: هنوز رجوع نکردید؛ بین راه هستید؛ و سبعة‌ اذا رجعتم.

حالا اگر کسی بعد از حج تصمیم گرفت در مکة بماند، حکمش چیست؟ ما دو تا روایت معتبره داریم؛ حکمش را معلوم می‌کند. حکمش این است: یا صبر کند آن قدر که گمان کند اصحابش، همشهری‌هایش رسیدند به شهرشان؛ یا یک‌ ماه بگذرد؛ احد الامرین.

صحیحۀ معاویة بن عمار: ان کان له مقام بمکة و اراد ان‌یصوم السبعة ترک الصیام بقدر مسیره الی اهله او شهرا ثم صام. ظاهرش این است که یک ماه پس از زمانی که عادة رجوع می‌کرد، از آن زمانی که دیگر رجوع نکرد و مقام در مکه پیدا کرد، او یمضی شهرٌ بر آن شروعش در اقامۀ به مکه،‌ ثم یصوم بعد ذلک؛ ثم صام.

در معتبرۀ ابی‌بصیر این‌طور آمده است: سألته عن رجل تمتع فلم‌یجد ما یهدی فصام ثلاثة ایام فلما قضی نسکه بدا له ان‌یقیم سنة. صحیحۀ معاویة بن عمار نداشت سنة، مطلق بود، ان کان له مقام بمکة. ولی این روایت، سنة‌ دارد و مفهوم ندارد. حالا اگر مقام ستة اشهر هم بود، مفهوم ندارد که بخواهد صحیحۀ معاویة بن عمار را حمل کند بر مقام سنة. نه، مثبتین هستند. صحیحۀ معاویة‌ بن عمار مطلق است شامل مقام ستة اشهر هم می‌شود؛‌ مقام ثلاثة اشهر هم می‌شود. ولی معتبرۀ ابی‌بصیر دارد: مقام سنة؛ ان‌یقیم سنة،‌ قال: فلینتظر منهل اهل بلده؛ صبر می‌کند تا اهل بلدشان برسند به شهرشان. منهل یعنی مشرب در طریق یعنی می‌رسند اهل بلد به جایی که شهرشان است و در آنجا از آب کنار راه شهرشان استفاده می‌کنند. به آن راهی که کنارش آب هست، به آن آب در کنار راه می‌گویند منهل. حتی نرد مناهلک الرویة فنروی؛ منهل،‌ مناهل یعنی مشرب؛ آن جایی که آب هست. منهل اهل بلده یعنی آن جایی که دیگه آب هست در راه بلد که دیگه اهل بلد رسیدند به مقصدشان رسیدند به شهرشان. فاذا ظن انهم قد دخلوا بلدهم فلیصم السبعة الایام. ظن پیدا کند علم لازم نیست، ظن پیدا کند که اهل بلدش اهل شهرش رسیدند به شهرشان، روزه را شروع می‌کند روزۀ هفت روز را. اگر یک ماه شد دیگه احتیاج به این حرف‌ها نیست. مضی شهرٍ هم عِدل دیگر هست و مشکلی پیدا نمی‌شود.

[سؤال: ... جواب:] چه می‌دانیم؟ ظاهر ظن، فان ظن انه قد نام، صحیحۀ زراره می‌گوید، او چیست؟ ظنَّ، گمان کرد خوابش برده، حضرت فرمود: لا حتی یستیقن. ظاهر ظن همین است؛ احتمال راجح است.‌

[سؤال: ... جواب:] این، قید می‌زند؛ می‌گوید: ظن کافی است. الغاء عنوان ظن و لو از باب این‌که طریق است، این‌ را که را نمی‌شود الغاء کرد و لو از باب این‌که طریق است به واقع. یک ماه که قطعا کافی است. گفتند: ظاهر این روایت این است که بعد از شروع در اقامۀ در مکه که بعد از اتمام مناسک و شروع مردم در رجوع به بلد که این آقا دیگر نمی‌خواهد به بلد خودش به شهر خودش بر گردد از آن وقت یک ماه صبر می‌کند.

[سؤال: ... جواب:] دیگه این باید گمان بکند. یقین بکند که حرفی نیست. مقام داشته باشد در مکه. حالا که اگر بخواهی بمانی یک مقدار بعد از حج که بیرونت می‌کنند. دیگه روایت، عدل تعبدی‌اش یک ماه است. آن عدل اول ظن أنّهم قد دخلوا بلدهم است. اگر علم پیدا نکنیم به این‌که اهل بلدت به شهرتان برگشتند، باید یک ماه صبر کنید. ما که نمی‌توانیم قیاس کنیم. حالا می‌گویید: الان دیگه قبل از یک ماه بلکه خیلی زودتر از این حرف‌ها انسان علم پیدا می‌کند که اهل بلدش به شهر بر گشتند، خب اگر علم پیدا می‌کنید، عدل اول حاصل می‌شود که نیاز به مضی شهر نیست. شما می‌خواهید الان بگویید یا علم پیدا کند به رجوع اهل بلدش به شهرشان یا این‌که یک روز بگذرد این‌طور ما می‌خواهیم قیاس درست کنیم که یک روز بگذرد چون هواپیما یک روز کار یک ماه پیاده‌روی زمان گذشته را می‌کرده، این‌ها قیاس است؛‌ این‌ها را که نمی‌توانیم بگوییم. مضی شهر، بدل تعبدی است؛ اگر او نشد عدل اول عبارت است از ظن به دخول اهل بلد به بلدش که اهلش، همشهری‌هایش بر گشتند به شهرشان. الان به قول شما این، مصداقش زودتر حاصل می‌شود، یک روزه هم حاصل می‌شود، خب چه بهتر.

[سؤال: ... جواب:] یعنی شما می‌فرمایید: امروز اگر کسی بعد از اعمال خواست در مکه بماند، پیشنهاد کردند که اینجا مشغول کار بشو یک سال، بعد خواست آن هفت روز را روزه بگیرد، صبر کرد همشهری‌هایش چند ساعت بعد زنگ زدند از شهر گفتند: ما الحمدلله ما رسیدیم به شهرمان و گوسفند‌های جلوی پاپمان را هم کشتند، شما می‌گویید: نه، باید فعلا دست نگه دارد، روزه نگیرد؟ خب این‌که خلاف نص این روایات است که رجوع اهل بلد به بلدشان کافی است.

مسأله 394: من لم یتمکن من الیوم السابع

مسأله 394: در این مسأله که مسأله مفصلی هست، جهاتی از بحث وجود دارد:

جهت اول: مرحوم آقای خوئی فرمودند که من لم‌یتمکن فی الیوم السابع،‌ کسی که نتواند روز هفتم روزه بگیرد، صام الثامن و التاسع، روز هشتم که یوم الترویة است و روز نهم که روز عرفه است، روزه می‌گیرد روز سومش را می‌گذارد بعد از ایام تشریق. عملا توالی به هم می‌خورد.

حالا این عبارت مرحوم آقای خوئی در آن،‌ مسامحه هست. تعبیر صام ظاهرش این است که ترغیب دارد می‌کند مردم را به این کار؛‌ در حالی که از هیچ روایتی ترغیب استفاده نمی‌شود. کسی که روز هفتم روزه نگرفت، بگوییم صام، روز هشتم و نهم روزه بگیرد، روز سوم را بگذارد بعد از ایام تشریق روزه بگیرد، نه، ترغیب ما نداریم در روایات به این کار. فوقش اجزاء هست. مجزی است این کار. و الا کما این‌که بعدا روایات را می‌خوانیم ظاهر روایات این است که کسی که روز هفتم روزه نگرفت ترغیب می‌شود شرعا که روز هفتم که روزه نگرفت روز هشتم و نهم را هم روزه نگیرد، بگذارد کل سه روز را بعد از ایام تشریق روزه بگیرد.

و مشهور هم همین را گفتند؛‌ گفتند: مجزی است لمن لم‌یصم الیوم السابع، مجزی است صوم یوم ثامن و تاسع. در مدارک هم همین را نقل می‌کند که این، مشهور هست.

نقل شده که صاحب سرائر گفته:‌ علیه الاجماع. ما که سرائر را دیدیم هیچ مطلبی راجع به این ادعای اجماع در سرائر پیدا نکردیم. مراجعه بفرمایید! جلد 1 صفحۀ 583. ادعای اجماع می‌کند مربوط به یک مطالب دیگری است؛‌ مربوط به این بحث نیست. البته ظاهرا مختلف الشیعة که عبارتش منشأ این اشتباه شده که دیگران نسبت به صاحب سرائر دادند ادعای اجماع را،‌ چون در مختلف این‌طور می‌گوید؛‌ می‌گوید: احتج ابن ادریس بانّ الاصل التتابع،‌ ابن ادریس گفته است که باید سه روز پشت سر هم باشد الا فی الصورة المجمع علیها،‌ مگر در یک صورت که اجماعی است و آن همین صورت است که روز هشتم و نهم روزه می‌گیرد،‌ روز سوم را با فاصله روزه می‌گیرد بعد از ایام تشریق. تعبیر این است: احتج ابن ادریس بان الاصل التتابع خرج عنه الصورة المجمع علیها. ما این عبارت را در سرائر پیدا نکردیم. و ظاهرا وجود ندارد این عبارت.

و لذا این‌که در جواهر می‌گویند: مهم در جواز روزۀ هشتم و نهم و فاصله انداختن با روزۀ روز سوم مهم در استدلال همین ادعای اجماع است که صاحب سرائر و غیر او ادعا کردند؛ چون روایات سندا ضعیف است، نخیر آقا! ادعای اجماعی ما ندیدیم. و لذا باید تکیه کنیم روی روایات.

عمده در مقام دو روایت است.

روایت اول شیخ طوسی باسناده عن موسی بن القاسم عن محمد عن احمد عن مفضل بن صالح عن عبدالرحمن بن الحجاج عن ابی‌عبدالله علیه السلام فی من صام یوم الترویة و یوم عرفة قال: یجزیه ان‌یصوم یوما آخر. کسی که روز هشتم و نهم روزه بگیرد یعنی روز هفتم روزه نگرفته صوم ثلاثة ایام را، قال: یجزیه ان‌یصوم یوما آخر؛ مجزی است که یک روز دیگر با فاصله، چون روز دهم عید است نمی‌شود روزه گرفت؛ بعدش هم ایام تشریق است که روزه محل اشکال است در منی. بگذارد روز سوم را بعد از ایام تشریق روزه بگیرد.

این روایت مشکلش مفضل بن صالح است. حالا آن عن محمد عن احمد، آن محمد کی هست؟ مشترک است. مروی‌عنه موسی بن القاسم که محمد است، مشترک است بین ثقه و غیر ثقه. بر فرض آن را ما درست کنیم مفضل بن صالح ضعیف است؛ (ابوجمیلة) کسی است که نجاشی تضعیفش کرده. نجاشی در ترجمۀ جابر بن یزید جعفی می‌گوید که روی عنه جماعة غمز فیهم و ضعّفوا منهم المفضل بن صالح. تعبیر این است که غمز فیهم و ضعفوا فیهم؛ تضعیف شده‌اند این جماعت که یکی از آن‌ها مفضل بن صالح است. ابن الغضائری که تندتر از این می‌گوید؛ می‌گوید: ضعیف، کذاب، یضع الحدیث. بعد با سند می‌گوید که معاویة بن حکیم گفت: از ابی‌جمیله شنیدم یقول انا وضعت رسالة معاویة الی محمد بن ابی‌بکر. آن رساله‌ای که مشهور است معاویة بن ابی‌سفیان به محمد بن ابی‌بکر نوشت، می‌گوید که مفضل بن صالح می‌گوید: من جعل کردم.

البته مرحوم وحید بهبهانی فرموده که به نظر ما ثقه است مفضل بن صالح. چرا؟ برای این‌که اجلائی مثل ابن ابی‌عمیر، بزنطی، عبدالله بن مغیرة و همین‌طور اصحاب اجماع مثل حسن بن محبوب از او نقل حدیث کردند.

خب این‌که کافی نیست. بله این‌ها نقل حدیث کردند از او؛ ولی نجاشی هم می‌گوید:‌ غمز فیهم و ضعفوا. مفضل بن صالح هم که ابن الغضائری گفت: کذاب یضع الاحادیث.

[سؤال: ... جواب:] نجاشی می‌گوید: غمز فیهم و ضعفوا. اصحاب تضعیف کردند؛ یعنی علماء رجال. یعنی نجاشی اعتماد می‌کند به آدم‌های غیر موثق؟ می‌گوید: این‌ها مفضل بن صالح را تضعیف کردند؟ ظاهرش این است که علماء ما تضعیفش کردند نه یک مشت آدم‌های بی حساب و کتاب. این‌که بالاتر از تضعیف خودش است؛ دارد مستند تضعیف را می‌گوید: غمز فیهم و ضعفوا.

این روایت اول. اما روایت دوم

روایت دوم این است: موسی بن القاسم عن النخعی -نخعی همان حسین نخعی ثقه است- عن صفوان عن یحیی الازرق عن ابی‌الحسن علیه السلام سألته عن رجل قدم یوم الترویة متمتعا و لیس له هدی فصام یوم الترویة و یوم عرفة، روز هشتم و نهم را روزه گرفت این‌که فاقد الهدی بود، قال: یصوم یوما آخر بعد ایام التشریق. خب این‌هم دلیل بر اجزاء صوم روز هشتم و نهم هست؛ به شرط این‌که روز سوم را بعد از ایام تشریق روزه بگیرد.

مشکل ما این یحیی الازرق است. البته ما چون راوی از یحیی الازرق، صفوان است، از اول می‌گوییم: ما شهادت شیخ طوسی در عدة را قبول داریم که صفوان لایروی الا عن ثقة؛ بحث تمام می‌شود. اما کسانی که معتقدند که مشایخ صفوان توثیق عام ندارند و این شهادت شیخ طوسی در عدة را قبول ندارند، اجتهادی می‌دانند، آن‌ها چه می‌کنند؟ آن‌ها مشکل‌شان این است که این یحیی الازرق معلوم نیست کیست؟ اگر یحیی بن عبدالرحمن الازرق باشد، نجاشی توثیقش کرده. ولی ما غیر از یحیی بن عبدالرحمن الازرق در رجال، چند تا یحیی ازرق دیگر هم داریم. یکی یحیی بن حسّان الازرق است که صدوق در مشیخۀ فقیه این‌طور می‌گوید؛ می‌گوید: و ما کان فیه عن یحیی الازرق فقد رویته عن ابی عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن محمد بن ابی‌عمیر عن ابان بن عثمان عن یحیی بن حسان الازرق. خب یحیی بن حسان ازرق توثیق ندارد. فقط یحیی بن عبدالرحمن الازرق توثیق دارد.

مرحوم شیخ در رجال چند تا یحیی الازرق ذکر می‌کند: یکی یحیی ازرق مطلق، یکی یحیی بن حسان، یکی یحیی بن عبدالرحمن الازرق. حالا اگر یحیی ازرق مطلق که شیخ در رجال ذکر می‌کند، بگوییم از این باب هست که شیخ در کتب روائی دیده این یحیی الازرق مطلق هم داریم او را هم آورده؛ بعد دیده یحیی بن حسان بن الازرق هم داریم او را هم آورده؛ بعد دیده یحیی بن عبدالرحمن الازرق هست او را هم آورده؛ دیگه فرصت نبوده فکر کند که آن یحیی الازرق آیا یک نفر سومی است یا یکی از این دو نفر است؟ پس بعید نیست بگوییم شیخ در رجال شهادت نمی‌دهد وقتی چند اسم می‌برد که این‌ها چند نفرند. نه، چند تا عنوان بوده در کتب روائی؛ حالا فرصت نیست ما فکر کنیم این چند تا عنوان منطبق است بر یک نفر یا بر چند نفر؛ هر چند عنوان را ذکر می‌کنیم. و لذا شیخ بعید نیست بگوییم که شهادت نمی‌دهد که غیر از این‌که یحیی بن حسان الازرق و یحیی بن عبدالرحمن بن الازرق داریم، دیگه کسی سومی به نام یحیی الازرق داریم، نه، یحیی الازرق بعید نیست یکی از این دو نفر باشد.

ولی مشکل ما که حل نمی‌شود با این. باید ثابت کنیم این یحیی الازرق در این روایت، یحیی بن عبدالرحمن الازرق است که نجاشی توثیقش کرده نه یحیی بن حسان الازرق که صدوق می‌گوید و شیخ هم در رجال به عنوان یکی از اصحاب امام صادق ذکر کرده.

آقای خوئی سعی دارد بگوید مطمئنیم یحیی الازرق همان یحیی بن عبدالرحمن الازرق ثقه است. چرا؟ می‌گوید: آن‌که کتاب دارد و معروف است، همان عبدالرحمن الازرق است. یحیی بن حسان الازرق به این عنوان یک روایت هم در کتب اربعه ندارد. بله صدوق گفته و ما کان فیه عن یحیی الازرق فقد رویته عن فلان عن فلان عن یحیی حسان الازرق ولی در روایت‌ها که بگردیم به این عنوان ما روایتی نداریم؛ در کتب اربعه از یحیی بن حسان ازرق. و احتمال دارد که و بعید نیست که صدوق در مشیخۀ فقیه در تطبیق اشتباه کرده. یحیی بن عبدالرحمن الازرق را اشتباهی گفته یحیی بن حسان الازرق.

انصاف این است که این فرمایشات آقای خوئی مفید وثوق نیست. یحیی بن عبدالرحمن بله له کتابٌ؛ راجع به یحیی بن حسان نگفتند له کتاب؛ و در روایت هیچ کجا به عنوان یحیی بن حسان الازرق روایت نقل نشده؛ اما این‌که دلیل نمی‌شود. چون یحیی بن عبدالرحمن الازرق هم یک روایت فقط داریم به این اسم. ما یک روایت پیدا کردیم که صفوان عن یحیی بن عبدالرحمن الازرق. می‌شود با یک روایت نیتجه‌گیری اساسی کرد؟ واقعا می‌شود؟ بگوییم پس مطمئنیم همه جا که می‌گویند یحیی الازرق همین یحیی بن عبدالرحمن الازرق است؟ یکی مورد پیدا کردیم یحیی بن عبدالرحمن الازرق است. بقیه‌اش همه‌اش هست یحیی الازرق. واقعا مطمئن می‌شویم یحیی الازرق در جاهایی که مطلق است، یحیی بن عبدالرحمن است؟ شاید یحیی بن حسان است. و او هم که توثیق ندارد.

و لذا اگر صفوان را بپذیرید که لایروی الا عن ثقة این روایت درست می‌شود. و الا تمامیت سند این روایت مشکل هست.

تامل بفرمایید ان‌شاءالله تا پس‌فردا. و الحمد لله رب العالمین.